

آواز خواندن، شادی و تفریحات جمعی در کره شمالی ممنوع شد
کشور قانون‌های عجیب



تکه‌ای از ماه
یک روز زعفرانی



آشنایی با گوگل مپس و قابلیت‌هایی که تا به حال نمی‌دانستید

غول نقشه‌ها

GOOGLE MAPS



آشنایی با گوگل مپس و قابلیت‌هایی که تا به حال نمی‌دانستید

گام‌های نقشه‌ها

پیمان صادق زاده | امروزه تا دلتان بخواهد، نرم‌افزار برای نقشه‌های آن لاین داریم، نرم‌افزارهایی که مشاهده مسیر و نقشه هر منطقه حداقل کاری است که می‌توانند انجام دهند. هر کدام هم ویژگی‌های منحصر به فرد خودشان را دارند، اما در بیشتر آن‌ها یا برای استفاده از این ویژگی‌ها باید پول پرداخت کرد یا آن قدر حجم نرم‌افزارشان سنگین است که کل فضای گوشی‌تان را اشغال می‌کند. به جرئت می‌توان گفت بین همه این نرم‌افزارها همان «گوگل مپس» که همه هم با آن آشنایی داریم و روی بیشتر گوشی‌ها به صورت پیش‌فرض وجود دارد، بهترین و کاربردی‌ترین نقشه موجود در دنیای وب است. استفاده از گوگل مپس کار راحتی است؛ کافی است مکان مورد نظر‌تان را روی نقشه جست‌وجو کرده، مسیر رسیدن به آن موقعیت را ببینید و سپس راه بیفتید، اما این معمولی‌ترین کاری است که گوگل مپس برای شما انجام می‌دهد. این برنامه قابلیت‌ها و امکاناتی دارد که می‌تواند در موقعیت‌های مختلف کارتان را حساسی راه بیندازد؛ مثلاً این‌که می‌توانید برای آدرس دادن به دوستان‌تان از گوگل مپس استفاده کرده و آدرس را برای آن‌ها پیامک کنید یا در حالی که در خانه نشسته‌اید، با استفاده از گوگل مپس به اهرام مصر سفر کرده و همه عکس‌های آن منطقه را به صورت ۳۶۰ درجه مشاهده کنید و ده‌ها قابلیت دیگر. امروز قرار است با هم برخی از مهم‌ترین قابلیت‌های این نرم‌افزار را که حساسی به دردمان می‌خورد بررسی کنیم. کشف قابلیت‌های دیگر باشد بر عهده شما!

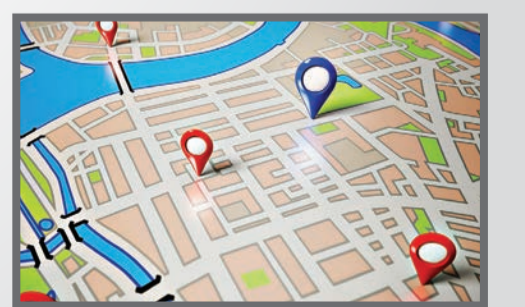


مسیریابی حرفه‌ای با گوگل مپس

اولین کاری که می‌توانید با گوگل مپس انجام دهید، ثبت موقعیت مکانی خانه و مدرسه‌تان است. با ثبت کردن این دو موقعیت، هر روز قبل از این‌که از خانه خارج شوید، گوگل مپس شما را از وضعیت ترافیکی مسیر خانه تا مدرسه باخبر می‌کند. علاوه بر این، هر زمان دیگری که بخواهید از مکانی به خانه برگردید، دیگر لازم نیست وقت بگذارید و خانه‌تان را روی نقشه پیدا کنید، چون به صورت پیش‌فرض و با اسم Home برای شما ثبت شده است. برای این کار باید در منوی گوگل مپس وارد بخش Your Places شوید و در گزینه Home آدرس منزل و برای گزینه Work هم، محلی که در روز زیاد به آن رفت‌وآمد دارید، مثل مدرسه را انتخاب کنید.

از خانه تا مدرسه

یکی از مهم‌ترین و معمولی‌ترین قابلیت‌های گوگل مپس پیدا کردن مسیر بین دو نقطه است. شاید شما به شهر دیگری سفر کرده باشید و اصلاً با خیابان‌های آن منطقه آشنایی نداشته باشید یا در همین شهر خودتان بخواهید به خیابان یا منطقه‌ای بروید که هیچ شناختی نسبت به آن‌جا ندارید و نمی‌دانید باید از کدام مسیر استفاده کنید. هر زمان این مشکل برایتان پیش آمد، اصلاً نگران نباشید! این جاست که گوگل مپس می‌تواند به خوبی و به صورت کاملاً حرفه‌ای به کمک‌تان بیاید. فقط کافی است GPS گوشی‌تان را روشن کنید تا گوگل مپس بتواند مکان‌تان را روی نقشه شناسایی کند. سپس می‌توانید روی نقشه، محلی که قرار است به آن‌جا بروید را پیدا کرده، انگشت‌تان را روی آن‌نگه دارید تا گزینه Directions پایین صفحه ظاهر شود. با انتخاب این گزینه مسیرهای بین دو نقطه روی نقشه ظاهر می‌شود؛ البته باید دقت کنید که مسیرهای عابر پیاده و اتوبوس و اتومبیل ممکن است با هم فرق داشته باشند؛ مثلاً اگر عابر پیاده را انتخاب کنید، مسیری را به شما نمایش می‌دهد که ممکن است شامل خیابان‌های یکطرفه یا حتی کوچه‌های باریک باشد که دسترسی به آن‌ها با ماشین یا اتوبوس غیرممکن است.



گاهی پیش می‌آید که بخواهید در طول مسیر خانه تا مدرسه به مکان دیگری هم سرزنید. پس لازم است تا مقصد دیگری را روی نقشه علامت‌گذاری کنید. در نسخه‌های جدید گوگل مپس این امکان ایجاد شده که شما می‌توانید مقصدهای دوم و سوم انتخاب کنید. برای این کار بعد از مشخص کردن مقصد اول، علامت سه نقطه (گوشه بالا سمت راست صفحه) را انتخاب کرده و روی گزینه Add Stop کلیک کنید تا مقصد دوم برایتان باز شود.

سفر به چند مقصد

تصور کنید پای رایانه‌تان نشسته‌اید و می‌خواهید مسیری که امروز عصر قصد سفر به آن‌جا را دارید روی نقشه مشاهده کنید. لازم نیست حتماً دنبال گوشی‌تان بگردید تا از آن استفاده کنید. برای این کار کافی است سایت Google Maps را باز کرده، نقطه مبدأ و مقصدتان را روی نقشه انتخاب کنید تا مسیر برایتان نمایش داده شود. به همین سادگی! حتماً می‌گویید خب در طول سفر که نمی‌شود رایانه را با خود حمل کرد تا مسیر را مشاهده کنید. گوگل مپس حتی فکر این‌جا را هم کرده؛ وقتی مسیر روی رایانه‌تان نمایش داده شد، شما می‌توانید با استفاده از گزینه Send Direction to Your Phone همین مسیر را روی گوشی‌تان ارسال کنید تا روی گوگل مپس گوشی هم نمایش داده شود (دقت کنید که باید حساب کاربری گوگل در هر دو دستگاه یکی باشد).

فرستادن مسیر از رایانه به گوشی

اما رسیدیم به یکی از امکانات فوق‌العاده جالب نقشه‌های گوگل. با این امکان شما می‌توانید هر نقطه از جهان را روی نقشه انتخاب کرده و سپس فضایی را مشاهده کنید که انگار مشغول قدم زدن در خیابان‌ها و محله‌های آن‌جا هستید. در گوگل مپس از بیشتر مناطق و شهرهای جهان عکس‌های معمولی یا ۳۶۰ درجه‌ای ثبت شده که شما می‌توانید به راحتی آن‌ها را مشاهده کنید. حتی در برخی از نقاط تعداد عکس‌های ۳۶۰ درجه آن‌قدر زیاد است که شما با مشاهده آن‌ها از کل یک شهر بازدید می‌کنید. برای این کار هم کافی است مکان یا شهر مورد نظر‌تان را روی نقشه انتخاب یا جست‌وجو کنید. سپس این مکان را روی نقشه پین کنید تا گزینه More info در پایین صفحه فعال شود. با انتخاب این گزینه اطلاعاتی در رابطه با آن مکان برایتان ظاهر می‌شود. در این منو شما می‌توانید با وارد شدن به قسمت عکس‌ها، همه عکس‌های ثبت‌شده از آن مکان را مرور کنید. حتی از طریق همین منو می‌توانید اطلاعات دیگری مانند آدرس وبسایت، شماره تلفن و... را در مورد مکان مورد نظر‌تان به دست آورید (البته در صورتی که ثبت شده باشد).



لذت آدرس دادن با گوگل مپس

ممکن است بخواهید از راه دور برای شخصی، مسیر بین دو نقطه را روی نقشه مشخص کرده و به او آدرس بدهید. برای این کار هم می‌توانید از گوگل مپس کمک بگیرید. کافی است روی نقشه، بعد از مشخص کردن مسیر، علامت سه نقطه را تپ کرده و گزینه Share Directions را انتخاب کنید. با این کار فهرستی از پیام‌رسان‌های مختلف مانند تلگرام برایتان نمایش داده می‌شود که می‌توانید از طریق آن‌ها نقشه را برای شخص دیگری ارسال کنید. پیشنهاد می‌کنم حتماً برای آدرس دادن به دوستان‌تان از طریق گوگل مپس عمل کنید، چون علاوه بر این که آدرس مسیر را برای فرد ارسال می‌کند تا آن را روی گوگل مپس خودش مشاهده کند، به صورت متن و با زبان فارسی همه مسیر را نوشته و برای آن فرد می‌فرستد.



دیدن مناطق از نزدیک

دیدن مناطق از نزدیک



آپارتمان دوزنقه

آپارتمان جدید شبیه دوزنقه است و بابا بعد از این که دوزنقه می کشد، آن را این طور توصیف می کند: «داده و فریاد توش نیست. به سرش تو خیابون اصلی که ورودی نفر بهش می کشد: «آه اون آپارتمان، این طور که تو می گی باشه، پس باید همین الان اسباب کشی کنی. جاره بره، خدای من، چرا دست دست می کنیم!» و خیلی سریع، قرارداد امضا می شود.

عکس سه نفره

اسباب و اثاثیه به خانه جدید منتقل می شود. در خانه جدید، از خانواده قبلی یک قاب عکس بر دیوار باقی مانده که توجه آن، دختر خانواده را جلب می کند. مامان و بابا با دیدن این عکس سه نفره، تصمیم می گیرند خودشان هم در آپارتمان جدید عکس سه نفره بگیرند. آنها برای برداشتن دوربین و سه پایه به اتاق خواب می رود که صدایی می شنود: «یک لنگه در را که باز کردم، یکمرتبه صدایی شنیدم. صدا آن قدر ناگهانی و غیرمنتظره بود که حسابی جا خوردم. فکر می کنم جیغ کوتاهی هم کشیدم که بلافاصله دستم را گذاشتم روی دهانم. «صدای چی بود؟! ایستادم و گوش دادم بینم صدا را دوباره می شنوم یا نه؟» اما صدا دوباره شنیده نمی شود. آنها دوربین و سه پایه را با خود می برد و عکس سه نفره می گیرد: «لبخند زدیم و نفس هایمان را توی سینه حبس کردیم. همه جا یکمرتبه ساکت شد. فقط خُش و خُش توری پرده بود که وقتی تکان می خورد و کشیده می شد روی دیوار، صدایش هم شنیده می شد.» آنها سعی می کنند درست مثل پسر بچه توی قاب عکس زُست بگیرد: «به دوربین نگاه نکردم. سرم را به آرامی به سمتی چرخاندم که پسر بچه سرش را چرخانده بود. بعد خیره شدم به همان سمت... درست مثل پسر بچه که یک قدم رفته عقب به طرف مامان. مامان دستش را گذاشت روی شانهم.»



آرکوپال های شکسته

همان روز، همگی دور هم نشستند و پیتزا می خوردند که یکدفعه صدایی وحشتناک بلند می شنود: «صدای آن قدر تیز و بلند و ناگهانی بود که من برای لحظه هایی احساس کردم قلبم از کار ایز لحظه هایی بعد در حالی که هنوز آن صدا را توی مغزم می شنیدم، احساس کردم آن قدر بی شده ام که حتی نمی توانم پلک بزنم: «خدای من، این چی بود؟» تازه متوجه شدم که گردنم فرو رفته اند بین شانهم.» مامان و بابا هم هر کدام عکس العملی دارند: «مامان بی نشسته بود، ولی شانهمش درست مثل شانهای من کمی قوز برداشته بود و چشم هایش میزد دود می زد. بابا رو برگرداند و نگاه کرد به کابینت های پشت سرش و بعد وحشت زد چینی ها رو کجا گذاشتی؟» بابا سراغ کابینت چینی ها می رود، اما چینی ها سالم اند. او سراغ آرکوپال ها می رود: «یکمرتبه مثل مجسمه خشکش زد. مامان که تا آن موقع به میز خیره بود، رو برگرداند و نگاه کرد به کابینت و بعد به بابا: «آرکوپال ها هست؟! نفسش داشت بند می آرکوپال ها را مامان بزرگ به مامان داده، به همین دلیل هم او ناراحت است، اما ناراحتی او بیش خاطر این اتفاق های نامعلوم است: «گلدون و کتاب ها اون جور، حالا هم آرکوپال های مامان برای رفع آشفتگی ذهنش شروع می کند به شمردن اعداد اول: «... ۵۳-۵۹-۶۱-۶۷-۷۱-۷۳-۸۳...» در نهایت خانواده به این نتیجه می رسند که این اتفاق ها کار موش بود.



انتشارات «قدیانی»، چاپ دوم کتاب «بابا لنگ دراز» را منتشر کرد. بابا لنگ دراز، اثر «چین ویستر»، درباره دختری به اسم «جوادی آپوت» است که خاطراتش را از تحصیل در کالج در قالب نامه برای پدر خوانده اش می نویسد. این کتاب را «مهرداد مهدویان» برای انتشارات قدیانی ترجمه کرده است.

«دزدهای ساحلی» از راه رسید. این کتاب، درباره خانواده پرجمعیتی است که لاک پشت ها است. یکی از ابتدای داستان، یکی از آن ها گم شده است. هم اعضای خانواده تصمیم می گیرند که او را پیدا کنند دزدهای ساحلی را «پیا» ابراهیمی نوشته و انتشارات «فتی ایران» منتشر کرد است. «آرزو فلی زاده» نیز تصویرگری آن را بر عهده داشته است



آواز خواندن، شادی و تفریحات جمعی در کره شمالی ممنوع شد

کشور قانون های عجیب

از مد و فشن خبری نیست

مردم کره شمالی نمی توانند مثل مردم بقیه کشورها مدام به آرایشگاه بروند و موهایشان را مدل فشن بزنند. در این کشور تنها ۲۸ مدل مو مجاز است و افراد باید از بین این مدل ها یکی را انتخاب کنند و حق ندارند مدل مویی جز این ۲۸ مدل داشته باشند. جالب این که زنان متأهل در کره شمالی حتماً باید موهایشان کوتاه باشد. کراهی ها نه تنها نمی توانند هر جور که دلشان می خواهد موهایشان را کوتاه کنند بلکه توی انتخاب لباس هم حسابی دست و پایشان بسته است؛ برای مثال در کره شمالی پوشیدن شلوار جین ممنوع است، چون به اعتقاد آن ها شلوار جین نمادی از نظام سرمایه داری است. جالب است بدانید در کشور کره شمالی با همکاری جوانان با مدل های غربی مبارزه می شود. حتی جوانان در کوچه ها به گشت زنی می پردازند و به کسانی که لباس به مدل غربی می پوشند، تذکر می دهند. حتماً تا حالا دستتان آمده که قانونگذاران کره شمالی حسابی با مد و فشن مبارزه می کنند. در کره شمالی مردم می توانند گوش خود را سوراخ کنند، اما سوراخ کردن بینی ممنوع است. در این کشور تاتو کردن ممنوع است. علاوه بر این، در کره شمالی پلیس های مد هم وجود دارد که با گشت زنی در خیابان با افرادی که دامن کوتاه، شلوارک یا کفش های پاشنه بلند می پوشند برخورد می کند.



رهبر کره شمالی با هدف افزایش کنترل بر جمعیت این کشور هرگونه شادی کردن را برای مردم منع کرده است. کره شمالی، تقریباً توی دنیا از آن کشورهایی نویر است که مردم دنیا خیلی دربارهاش نمی دانند و به شکل کاملاً عجیب و خیلی در انزوا به وسیله حاکم عجیب و غریبش اداره می شود. درست است که ما مدتی است به خاطر آزمایش های موشکی این کشور و دعوایش با رئیس جمهور آمریکا نامش را زیاد می شنویم، اما بسیاری از مردم دنیا در مورد نحوه زندگی و قوانین کشور کره شمالی بی اطلاع هستند. در همه کشورهای دنیا قوانین عجیب و غریب و متفاوتی پیدا می شود، اما براساس خبرهایی که از این کشور درز کرده است، کره شمالی از لحاظ قوانین عجیب و غریب تقریباً دست همه کشورهای جهان را از پشت بسته است. به خاطر حاکمیت نظام کمونیستی در این کشور، روابط کره شمالی با دنیا در سطح حداقل و خیلی کم است و اخبار و اطلاعات زیادی در مورد نحوه زندگی مردم کره شمالی وجود ندارد. همان طور که گفتیم کره شمالی یکی از کشورهای منزوی دنیاست. بسیاری از مردم تقریباً نمی دانند توی دنیا چه خبر است و از اخبار کشورهای دیگر اطلاع ندارند. رسانه ها در کره شمالی بسیار محدود هستند. تنها سه کانال تلویزیونی در کره شمالی وجود دارد. به تازگی سرویس اطلاعات ملی کره جنوبی گزارش داده است که «پیونگ یانگ» تجمع مردم را برای آواز خواندن و سایر تفریحات ممنوع کرده و می شود گفت که کلاً شادی در کره شمالی ممنوع شده است. به گفته رسانه ها این جور قانون های عجیب و غریب از سوی کره شمالی شرایط زندگی را برای شهروندان این کشور که تحت کنترل دولت سختگیر زندگی می کنند، بدتر می کند. با این حال شاید برایتان جالب باشد که با برخی از محدودیت ها و ممنوعیت های موجود در کره شمالی آشنا شوید.

خوراکی های غربی ممنوع



در دنیا دو کشور وجود دارد که فروش کوکاکولا در آن ممنوع است: یکی کوئینا و دیگری کره شمالی است. کراهی ها با بیشتر نمادهای زندگی سرمایه داری مشکل دارند و هر چه را نماد این نوع سبک زندگی می دانند در کشورشان ممنوع کرده اند. به همین خاطر به جز کوکاکولا، فروشگاه های استار باکس هم در کره شمالی هیچ شعبه ای ندارند، اما در کره شمالی مغازه های قهوه فروشی و قهوه خانه وجود دارد. یکی دیگر از نمادهای زندگی آمریکایی که در کره شمالی ممنوع شده، محصولات مک دونالد است. به گفته رسانه ها بعضی از مردم کره شمالی برای خوردن محصولات مک دونالد به چین سفر می کنند. به دلیل قحطی بی سابقه ای که در سال ۱۹۹۰ در کره شمالی اتفاق افتاد و کمبود برخی مواد غذایی، دولت کره شمالی برخی غذاها مانند شیرینی ها، پیتزا و همبرگر را ممنوع اعلام کرد و این مواد غذایی تنها در اداره های کره شمالی آزاد هستند.

چه کشورهایی روی دست کره بلند شدند

درست است که کره شمالی توی قانون های عجیب و غریب رکورد زده است، اما از گذشته تا حالا بوده اند کشورهای که مانند کره شمالی قانون های خاص برای خودشان وضع کرده اند؛ مثلاً مشاهده فیلم های کارتهای تا سال ۷۹ در عراق ممنوع بود یا این که در ایسلند زمانی داشتن سگ خانگی ممنوع بوده است. در سال ۱۸۸۸ در انگلستان قانونی تصویب شده که دوچرخه سواران را موظف می کرد تا زمان رد شدن ماشین از کنارشان، مدام زنگ دوچرخه هایشان را به صدا درآورند. در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی نوشیدن قهوه در ترکیه ممنوع بود و اگر کسی حین خوردن قهوه دستگیر می شد، مجازاتش مرگ بود. در این بین قوانینی هم بوده اند که به شدت آزادی مردم را تحت تأثیر قرار داده است؛ مثلاً در زمان حکومت طالبان در افغانستان، پوشیدن جوراب سفید برای زنان ممنوع بود. در ضمن مأموران پلیس پنجره خانه ها را با رنگ سیاه می پوشاندند تا زنان حاضر در خانه ها دیده نشوند؛ البته قوانینی هم هستند که قابل توجه هستند و بد نیست توی بعضی از کشورهایی که مردم بی نظمی دارند اجرا شوند؛ مثلاً در تایلند انداختن آدامس جویده شده تان ۵۰۰ دلار جریمه دارد. در ویکتوریای استرالیا، تنها متخصصان برق اجازه تعویض لامپ برق را دارند. تقابل کردن در مدارس بنگلادش غیرقانونی است و افراد بالای ۱۵ سال برای تقلب به زندان فرستاده می شوند.

خبرفوری

زندان های سوئیس صورتی شدند

درست همین موقع که ما در مورد قانون های عجیب و کارهای خاص کشورهای مختلف می گفتیم سوئیس ها هم دست به کار شدند و در اقدام بامزه ای خودشان را سوزو کرده اند. به گفته رسانه ها سوئیس زندان های خود را صورتی رنگ کرده است. شاید این کار سوئیس ها به نظر تان دخترانه یا حتی لوس به نظر بیاید، اما خوب است که بدانید به اعتقاد روان شناسان رنگ صورتی تأثیر مثبتی بر روان زندانیان دارد و حتی افراد شرور نیز پس از مدتی قرار گرفتن در معرض رنگ صورتی، مهربان تر می شوند.



صورتی باش

آنا موقع بیدار شدن از خواب، صدای پدر و مادرش را می شنود که آهسته و تند حرف می زنند: «ق گ ل س ت ب ر ش پ ج ه گ ف م ر گ ف ت الف ق...» آنا از توی صدای مامان و بابا، یک جور آشفتگی حس می کند که دلپیش را نمی داند، اما وقتی وارد پذیرایی می شود، علت این آشفتگی را می فهمد: از اتاق که رفته بیرون دیدم مامان و بابا توی پذیرایی، تقریباً بین قفسه های کتاب و گلدان های کاکتوس روی زمین نشستند.

گشت و گذاری در دنیای کتاب

جیسون واکر در دهان اسب آبی

داستانی درباره «سوفی»: دخترکی که به وسیله مردی عجیب نگهداری می شود، افتادن «جیسون واکر» در دهان اسب آبی و تصمیم گیری سخت «تام» درباره دور ریختن وسایلی که به آن ها نیاز ندارد... این ها موضوع های برخی از کتاب هایی است که این هفته درباره آن ها حرف می زنیم.

«کاترین راندل»، «بام نشینان» را نوشت. این رمان که درباره نوزادی به اسم «سوفی» است، به وسیله «نیلوفر نیکزاد» ترجمه شده است. در بام نشینان، ماجرای زندگی سوفی از زمانی آغاز می شود که مردی عجیب، اما دوست داشتنی، سوفی را که نوزاد است با خود به خانه می برد. سوفی در سفر به پاریس با دنیای بام نشینان آشنا می شود. این کتاب را انتشارات «پیداایش» برای گروه سنی نوجوان منتشر کرده است.

و بخش هایی از بام نشینان: نوزادی توی یک جعبه ویولن سل وسط کانال پیدا شد. او تنها موجود زنده ای بود که در کیلومترها آب دیده می شد. تنها چیزی که به چشم می خورد یک نوزاد بود و تعدادی میز و صندلی و اسباب و توک دماغه یک کشتی که داشت توی اقیانوس ناپدید می شد. صدای موسیقی در محوطه کشتی پیچیده بود. موسیقی چنان بلند و دلنشین بود که هیچ کس متوجه نشد آب دارد از زیر فرش ها بیرون می زند. حتی بعد از این که صدای جیغ و فریاد وحشت زده مسافرها بلند شد، نواختن ویولن ها هم چنان ادامه داشت...

کتاب «خوشبختانه شیر» ویژه گروه سنی کودک که به بازار آمد. در این رمان که به وسیله «نیل گیمین» نوشته شده، داستان خانواده ای را می خوانیم که صادر خانواده برای ارائه مقاله ای با موضوع مارمولک ها به سفر می رود. در این مدت، مسئولیت خانه با پدر است و او که برای خریدن شیر به خارج از خانه رفته، با بشقاب پرزده ای روبه رو می شود. «گریس ریبل» تصویر گر، «فرزاد فرید» مترجم و انتشارات «پریان»، ناشر کتاب است.

در بخش هایی از کتاب این گونه نوشته شده: باد تندی وزید و بالن با تکانی تند من را به هوا بلند کرد. بر فراز گدازه های جوشان، متأسفانه شیر را انداختم چنان که باید محکم نگرفته بودم. افتاد روی سر اسپلاد، پروفیسور استگ با دمش نردبان طنابی را کشید. بهش گفت: «شیر از دست رفت.» او هم تأیید کنان گفت: «اتفاق خوبی نیست، اما می دونم کجاست. افتاده روی سر اسپلاد، کنار آتشفشان.» پروفیسور استگ گفت: «ای وای! اون دیگه چه؟» در برابر چشمانمان بالن دیگری درست مثل بالن ما بر فراز آتشفشان نمایان شد...

سومین جلد از سه گانه «ماورایی ها» منتشر شد. این اثر که «سراتنام پیشگویی» نام دارد، ماجرای «جیسون واکر» است که در اوقات فراغت خود در باغ وحش کار می کند. او با افتادن به دهان اسب آبی، وارد دنیایی به اسم «پریان» می شود. به این پسر که از دنیای دیگری وارد «پریان» شده، «ماورایی» می گویند. این کتاب، ۳۶ فصل است. سراتنام پیشگویی را «براندون مول» نوشته و «سمانه امین پور» ترجمه کرده است. ناشر کتاب، انتشارات «آذریاد» است.

کتاب این گونه شروع می شود: تبری در شب سوت کشان نزدیک خاکسترهای آتش کمب به زمین اصابت کرد. مرد جوان که همیشه خواب سبکی داشت، فوراً بیدار شد. جای تعجب داشت که در چنین فاصله نزدیکی به فلروک خوابش برده بود. «ندون» نفسش را حبس کرد و بی حرکت ماند. به تاریکی خیره بود و هیچ حرکتی دیده نمی شد. برخی از مردانی که همراهش بودند، چیزهایی زمزمه کردند و پراکنده شدند. شاهزاده «گالوران» دو گروه برای بررسی اوضاع به میان درختان فرستاده بود...

«بعله شاید هم نه»، عنوان هشتمین جلد از مجموعه «تام گیتس» است که از سوی انتشارات «فق» راهی بازار نشر شده است. تام در این کتاب با تصمیم گیری سختی روبه روست، او نمی تواند موقع خانه تکانی، وسایلی را که برایش کاربردی ندارد، دور بریزد. بعله! شاید هم نه، رماتی گرافیکی محسوب می شود که جایزه «رولد دال» را دریافت کرده «لیز پیشون» نویسنده و «آتوسا صالحی» مترجم کتاب است.

و بخش هایی از کتاب: معمولاً من خیلی خوب بلدم تصمیم بگیرم. مخصوصاً اگر در مورد غذا و خوراکی و این جور چیزها باشد. اما امروز صبح تصمیم گرفتم یک ذره سخت است؛ بیشترش به خاطر مامانی میوس و خوراکی هایی است که دیروز برایمان آورد. مامان چیزهای دیگری هم آورده بود که به اندازه این معرکه نبود. مثل دوتا بسته جیبس با طعم جلبک دریایی و چوب ظرف عجیب و غریبی که شکل شیشه شربت بود. مامانی به من گفت: «من یادم نبود که جیبس لای دندون های بابابزرگ گیر می کنه...»

بام نشینان



خوشبختانه شیر



سراتنام

پیشگویی



بعله شاید هم نه



اشیای شکسته

آنا موقع بیدار شدن از خواب، صدای پدر و مادرش را می شنود که آهسته و تند حرف می زنند: «ق گ ل س ت ب ر ش پ ج ه گ ف م ر گ ف ت الف ق...» آنا از توی صدای مامان و بابا، یک جور آشفتگی حس می کند که دلیلش را نمی داند، اما وقتی وارد پذیرایی می شود، علت این آشفتگی را می فهمد: از اتاق که رفته بیرون دیدم مامان و بابا توی روی زمین نشستند. طرز نشستن شان طوری بود که انگار لایه لای سنگ و خاک و آجر خانه ای نشستند که همین الان خراب شده است. «خانه به طرز عجیبی بهم ریخته: دو قفسه از کتابخانه خالی شده بود و کتابها پخش شده بودند روی زمین.» آنا که هنوز گیج و خواب آلود است، مامان و بابا هم هر کدام در مورد اتفاق هایی که رخ داده، نظری دارند: «بابا گفت: چیزی نیست. پنجره باز بوده، باد زده کتابها رو ریخته و یکی از گلدون ها رو هم شکسته.» مامان اما با نظر بابا مخالف است: «باد انتخاب کرده چیو بشکنه، چیو نشکنه.»



یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده نویسنده: جمشید خانیان تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۹۱/۹۶ ص / گروه سنی: (د) و (ه).

نقل مکان به خانه ای دیگر

آقای همسایه، قناری ماده را پیدا می کند، اما در نهایت همه این اتفاق ها باعث می شود تا خانواده از آپارتمان دوزنقه ای شکل به آپارتمان دیگری نقل مکان کنند: «آن روز خانه پر شده بود از صدا، صدا با ما از آن آپارتمان آمد به خانه جدید. وقتی اسباب کشی می کردیم، صدا را از توی کارتن ها و بسته های ظروف چینی و لوازم بسته بندی شده می شنیدیم. هنوز هم می شنوم.» آنا هنوز هم علت آن اتفاق ها را کشف نکرده: «این وسط چیزی مثل آینه های شعبده باز در کار است که دارد خیلی ظریف و دقیق خودش را پنهان می کند. با خودم می گویم، من باید آن را کشف کنم و تکرار می کنم باید باید باید...»

کتابخانه خالی

آنا خواب بدی می بیند، وقتی از خواب می پرد، رد شدن سایه چیزی یا کسی را از لای در نیمه باز اتاق حس می کند: «به نظرم سایه آن قدر بزرگ و درشت آمد که فکر کردم باید مامان یا بابا باشد... منتظر ماندم تا یک کدام شان به طرفم بیاید. خبری نشد... از اتاق رفته بیرون... کسی توی آشپزخانه نبود... از پشت سرم صدایی شنیدم. رو برگرداندم. سایه را دیدم که بلافاصله رفت به طرف حمام.» آنا در حمام را می بندد و پدر و مادرش را صدا می زند، اما در حمام هیچ چیزی نیست. روز بعد آن ها به خانه مادر بزرگ می روند، اما موقع برگشت با آپارتمانی به هم ریخته روبه رو می شوند: «کتابخانه، تقریباً خالی از کتاب شده بود و کتابها با خاک گلدان های شکسته و سی دی های پخش شده مخلوط شده بود.» دیگر طاقت بابا طاق شده، او سراغ صاحبخانه می رود. هیچ کس توضیحی ندارد، فقط مدتی بعد پیرمرد همسایه از راه می رسد و از گم شدن قناری اش خبر می دهد. او قفس قناری را در آپارتمان می گذارد بلکه قناری ماده پیدا شود.

خوانش کتاب «یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده»

آپارتمان عجیب

الهام صالح // مربع، مثلث، لوزی، مکعب و در نهایت دوزنقه. نه! قرار نیست اسم اشکال هندسی را با هم مرور کنیم. این ها شکل آپارتمان هایی است که خانواده «آنا» در آن ها زندگی کرده اند. خانه آخری هم شکل دوزنقه است، آپارتمانی که بابا خیلی از آن تعریف می کند. آن ها سریع به آپارتمان جدید نقل مکان می کنند، اما در این آپارتمان، اتفاق های عجیب و غریبی رخ می دهد. سایه ای بزرگ از کنار آنا رد می شود، کتابها از توی قفسه بیرون می افتند. آرکوپال های مامان توی کابینت خرد می شوند و در آخرین اتفاق هم همه کتاب های داخل کتابخانه با تکه هایی از گلدان ها و سی دی های موسیقی روی زمین پخش می شوند: یعنی در کتاب «یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده» چه اتفاقی در حال وقوع است؟

ف می کند: «بین A و B یه... بین A و D و این جا بین دوتاش رادیاتور دارن، دریچه به تازگی از آن بازدید کرده، گن، یه سرش هم تو کوچه ششود تا موافقت مامان جلب... چون می ترسم سر ضرب



از اتاق که رفتم بیرون دیدم مامان و بابا توی پذیرایی، تقریباً بین قفسه های کتاب و گلدان های کاکتوس روی زمین نشستند. طرز نشستن شان طوری بود که انگار لایه لای سنگ و خاک و آجر خانه ای نشستند که همین الان خراب شده است



یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده نویسنده: جمشید خانیان تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۹۱/۹۶ ص / گروه سنی: (د) و (ه).

نامه رسان

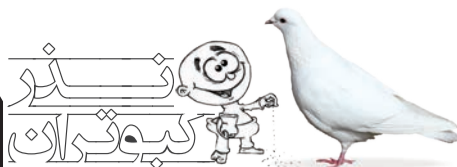
«نامه رسان» کتابی درباره خاطرات «محمد منصور» است که به اسارت نیروهای عراقی در آمد. او یکی از کارمندان اداره پست ایلام است که خاطراتش در دو بخش وقایع ایلام پیش از آغاز جنگ و اسارت در عملیات والفجر ۱۰ بیان شده است. این خاطرات را «ساسان ناطق» تدوین و انتشارات «سوره مهر» منتشر کرده است.

آن جا نیست

نشر «مروارید»، کتاب های «آن جا نیست» و «مثل یک هنرمند بدزد» را منتشر کرد. کتاب اول نوشته «جوی فیلدینگ»، شرح ماجرای «کارولین» است که یک شب موقع برگشت به هتل، بچه های را پیدا نمی کند. این کتاب را «الیه شمس نژاد» ترجمه کرده است. کتاب دوم هم ۱۰ نکته درباره خلاقیت را شامل می شود. «آستین کلنون» نویسنده و «گوشا موسوی» مترجم کتاب است.

دزد های

نویسنده پیام پهلوانی تصویرگر: گروه هنر پارس



هر آنکه جرعه‌ای از جام معرفت نوشید
سری به خاک قدوم امام هشتم داشت
و هر فرشته برای تبرک بالش
به خاک راه امام رضا تیمم داشت

برای ما به جز این آستان پناهی نیست
از آسمان حرم تا بهشت راهی نیست
تویی که این همه دارالشفای دل داری
نرفته از حرمت ناامید بیماری

مهر

فصل صید (۱)

ماهیگیران به کنار دریای خزر آمده‌اند. فصل ماهیگیری آغاز شده و ماهیگیران برای صید به دریا می‌زنند. فصلی که از ۲۰ مهرماه آغاز و تا ۱۵ فروردین سال آینده ادامه خواهد داشت



هدیه‌های هشتاپه‌ها

دوست نوجوان من! ههدد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرندهای شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به ههدد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



معجزه حرکت



«حرکت کردن»، «تایستادن» و «جلو رفتن» از ویژگی‌های آدم‌هاست، حتی بعضی موجودات زنده مفید و مشهور از داشتن این ویژگی‌ها محروم‌اند؛ درخت‌ها با همه زیبایی و فوایدشان نمی‌توانند قدم از قدم بردارند؛ همین‌طور کوه‌ها با همه عظمت و شکوهشان!

برکته‌ها و آب‌چاله‌ها در شکل گرفتن اجتماعات انسانی بسیار نقش داشته‌اند و اگر نبودند شاید بیشتر اقوام و نژادهای ما اصلاً به وجود نمی‌آمدند، اما تا به حال برکته‌ای را دیده‌اید که با تغییر شرایط، جابه‌جا شده باشد؟

حالا می‌پرسیم اصلاً چرا باید «حرکت کرد»، «تایستاد» و «به جلو رفت»؟ این پرسش به جوابی قانع‌کننده نمی‌رسد مگر با توجه کردن و دقت در مفهوم «زمان»، همان عاملی که وقتی به پدیده‌ها و اشخاص اضافه می‌شود آن‌ها را تغییر می‌دهد و بر آن‌ها اثر می‌گذارد، این اثر بر عناصر و عوامل بی‌حرکت، «بیشتر و فرسایشی‌تر» و بر عناصر و عوامل متحرک «کمتر، اما افزایشی‌تر» است.

بر که در طول زمان کوچک و کوچک‌تر می‌شود و رود در همان دوره زمانی و در مسیر حرکت هم در درون خود پربارتر می‌شود و هم در بیرون خود از کوه به دشت و از دشت به دریا می‌رسد.

انسان‌ها باید از «ساحل ساکت برکته‌ها و آب‌چاله‌ها» به «کناره‌های پرحرکت و تلاش رودها و دریاها» مهاجرت کنند. این حرکت و جلو رفتن بی‌خطر نیست، اما لازم است.



یک روز زعفرانی



مهدی می‌گوید: تقریباً شبی یک کیلو خودم تنهایی پاک می‌کنم. عباس و ابوالفضل بردارند و می‌گویند: ما شب‌ها به کمک مادرمان، پنج، شش کیلو زعفران پاک می‌کنیم.

کتبکاو می‌شوم و می‌پرسم: این همه زعفران از کجا می‌آید؟ خودتان زمین دارید؟

ابوالفضل می‌گوید: نه، برای دوست مادرم پاک می‌کنیم یا می‌خریم.

می‌پرسم: خب مزد این کار چقدر است؟

می‌گویند: متفاوت است. بین کیلویی ۷ تا ۸ هزار تومان.

می‌گویم: پس درآمد خوبی است!!

با لبخند جواب می‌دهند: خدا رو شکر.

مهدی می‌گوید: اما سخت است خانم.

می‌پرسم: مگر پاک کردن هر کیلو چقدر طول می‌کشد؟

جواب می‌دهد: بستگی دارد که چقدر دست‌تند باشد. بعضی وقت‌ها پنج یا شش ساعت طول می‌کشد، ولی ما تند کار می‌کنیم خانم و حتی می‌توانیم توی یک ساعت یک کیلو را پاک کنیم.

تعجب می‌کنم. آخر خودم سال گذشته این تجربه را از سر گذرانده‌ام. ظرف مدتی طولانی، آن هم چند نفری، توانستیم فقط یک کیلو پاک کنیم.

توی این فکرها بودم که همکارم پیشنهادی می‌دهد: موافقت مسابقه پاک کردن زعفران راه بیندازیم؟

فکر خوبی است. می‌توانیم خودمان را هم محک بزینم. قرار می‌شود نوبت بعد در شیفت پسرها، یک نفر داوطلب مقداری زعفران بیاورد و مسابقه بدهند. روز مسابقه بچه‌ها یک طرف و دو مربی طرف دیگر می‌نشینیم و مقدار مساوی برای همه گل می‌گذاریم. مسابقه شروع می‌شود. مربی‌ها گل اول و دوم را پاک کرده‌اند که صدای مهدی بلند می‌شود: تمام شد خانم، اول!

و بعد یکی یکی بچه‌های دیگر.

تعجب می‌کنیم. گل‌ها پاک شده و زعفران‌های سرخ توی بشقاب‌ها چشمک می‌زنند.

می‌پرسم: فقط توی همین کار کمک می‌کنید؟

مهدی می‌گوید: نه خانم! تابستان‌ها توی گردوچینی هم کمک می‌کنیم. آلو پوست می‌کنیم برای خشک کردن و درست کردن لواشک. شیره انگور هم درست می‌کنیم. به چهره‌هایشان که نگاه می‌کنم می‌فهمم که این‌ها چقدر زود مرد شده‌اند. چقدر زود فهمیده‌اند که باید کمک‌خرج خانواده باشند و باری از دوش پدرها بردارند. برای همین است که بعضی روزها تعدادشان کمتر می‌شود و بعضی وقت‌ها سیاهی روی دست‌ها و زیر ناخن‌هایشان جا خوش کرده است. بچه‌ها به ما می‌خندند که هنوز مشغول همان چندتا گل هستیم و در یک مسابقه برابر بین ۹ نفر، نفر آخر شده‌ایم.

مسابقه تمام شد و حالا قرار است بچه‌ها در کارگاه ادبی بنشینند و به لحظه‌های زعفرانی‌شان فکر کنند. آن وقت خاطرات آن روزها یا اصلاً همین مسابقه امروز را در قالب داستانی بنویسند. مربی ادبی می‌گوید: به دست‌هایتان نگاه کنید؛ به رنگ و بوی زعفران دقت کنید و به دردی که گاهی به مهره‌های پشت‌تان فشار می‌آورد تا بتوانید شخصیت زنی که زعفران پاک می‌کند یا کودکی را که به مادرش کمک می‌کند هرچه بهتر توصیف کنید.

زهره اکبرآبادی
مربی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیشابور.

فصل چیدن زعفران است. شهر ما نیشابور هم این روزها حال‌وهوایی عطر آگین به خودش می‌گیرد. بخش بزرگی از بلوار جمهوری اسلامی، پر شده از گونی‌های پر از زعفرانی که صاحبان آن‌ها در انتظار مشتری ایستاده‌اند. خیابان شلوغ است و این درست همان مسیری است که هر روز برای رسیدن به کتابخانه باید طی کنم.

مرکز شماره سه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیشابور در منطقه ابراهیمی هر روز پر از حس‌وحال خوب کودکی است و بچه‌هایی که صف می‌کشند تا در تنها مرکز فرهنگی و هنری منطقه از برنامه‌های کانون استفاده کنند.

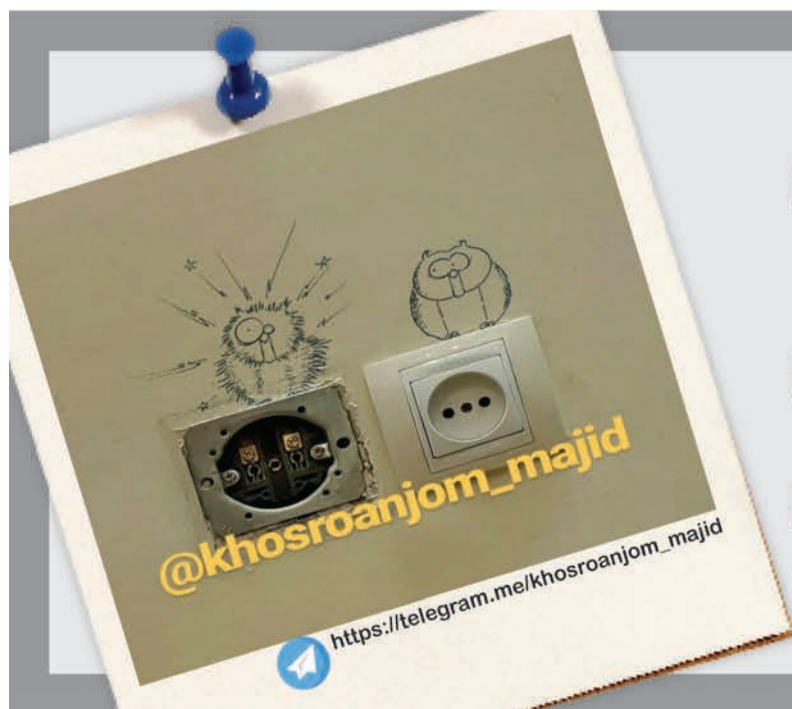
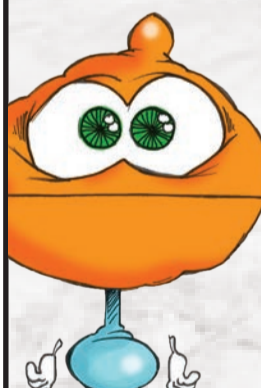
از مقابل بیشتر خانه‌های محله ابراهیمی - جایی که کانون پرورش فکری شماره سه نیشابور در آن واقع شده - که رد می‌شوی، رنگ بنفش گل‌های زعفران پاک‌شده را توی کیسه‌های پلاستیکی می‌بینی که نشانه تلاشی است خانوادگی، برای سفری از گل‌های بنفش تا سرخی زعفران، این طلای سرخ و خوش‌عطر ایرانی. حتی می‌توانی توی کوچه و مقابل در خانه‌ها هم بانوانی را ببینی که گرم‌گفت‌وگو تندتند سر گل‌های سرخ را از دل گل‌ها بیرون می‌کشند.

این روزها بعضی مادرها هم که دنبال بچه‌ها به کتابخانه می‌آیند، با خود عطر زعفران به همراه دارند.

از بچه‌ها می‌پرسم: شما هم در پاک کردن زعفران‌ها کمک می‌کنید؟ یک‌صدای می‌گویند: بله خانم!



کتبکاو می‌شوم و می‌پرسم:
این همه زعفران از کجا
می‌آید؟ خودتان زمین
دارید؟
ابوالفضل می‌گوید: نه.
برای دوست مادرم پاک
می‌کنیم یا می‌خریم.
می‌پرسم: خب مزد این کار
چقدر است؟
می‌گویند: متفاوت است. بین
کیلویی ۷ تا ۸ هزار تومان.
می‌گویم: پس درآمد خوبی
است!!
با لبخند جواب می‌دهند: خدا
رو شکر.
مهدی می‌گوید: اما سخت
است خانم.
می‌پرسم: مگر پاک کردن هر
کیلو چقدر طول می‌کشد؟



وقتی بستنی عروسکی می‌گیرم، اول عکس جلدشو به خاطر می‌سپرم بعد با چشم بسته می‌خورم که ذهنیتم راجع بهش خراب نشه.

خیل خان

استاد جغرافیا سر کلاس سکنه می‌کنه، بعد از تحقیق می‌فهمم یکی از شاگردها ازش پرسیده، خط استوا اعتباریه یا دائمی؟

خوشمزه خان

اسمش درس خوننده و گرنه اصلش فکر کردن به کپکشان راه شیری و پرزها و گل‌های قالیه.

تنبل خان

اون لحظه‌ای که ساعت رو کوک می‌کنی واسه ۵ صبح می‌فهمی که زندگی چقدر سخته.

تنبل خان

بادمجون گذاشتم بیزه، توی نیم‌ساعت سه‌بار بهش سر زدم نسوزه بار آخر یکی از بادمجون‌ها گفت: بادمجون کیلویی هزار تومن ارزش نداره، به زندگیت برس.

خوشمزه خان

زنگ زدم به مامانم گفتم: شام چی داریم؟ گفت: بقیه ناهار امروز. گفتم: ناهار امروز چی بود؟ گفت: همون شام دیشب.

پسر آقای همساده

طرف داشته رانندگی می‌کرده می‌بینه تابلو زده قبل از ورود به تونل چراغ‌ها را روشن کنيد.

حدس بزنی چی گفته. گفته: من از کجا بدونم چراغ‌های تونل از کجا روشن می‌شه! بعد پیاده شده داره دنبال کلید می‌گرده.

خوشمزه خان

